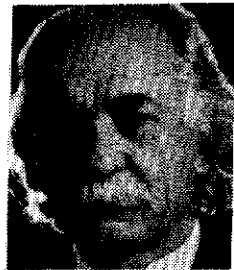


شهروند محترم، شهروند عزیز!



نوشته احمد بشیری
جولفان

در میان واژه‌های ساختگی و کم سالی که به پهنه ادبیات گسترده زبان فارسی راه یافته، یکی هم واژه کوتاه و پر معنی «شهرونده» است. به درستی نمی‌دانیم نخستین بار، چه کسی و در چه سالی واژه «شهرونده» را بر سر زبانها انداخت ولی می‌دانیم که این واژه، کم کم جای خودش را در زبان فارسی باز کرد و به جانی رسید که اینک در گوشش روزانه مردم، در روزنامه‌ها، رادیو، تلویزیون و... هر روز



دهها بار، واژه «شهرونده» را می‌خوانیم و می‌شنویم. حتی به تازگی، در گوشه‌ای از شهر بزرگ تهران، فروشگاهی بنام «شهرونده» باز شده است.

واژه «شهرونده» به ویژه در این روزگار که واژه‌هایی مانند «هم مین» یا «هموطن» کهنه و فراموش شده، جای آن کلمات را هم پر کرده است.

«شهرونده» یعنی چه؟ این واژه چندان ناآشنا و دور از ذهن مردم نیست که نیازی به معنی کردن داشته باشد ولی شاید باشند کسانی که هنوز گوششان با چنین واژه‌نی آشنا نباشد پس برای آنان، و نیز برای کسانی که می‌خواهند درباره این واژه بیشتر و بهتر بدانند، بد نیست که معنی واژه شهروند، بیشتر شکافته شود:

در یک نگاه کلی و همگانی، شهروند یعنی باشنده شهر، یعنی کسی که در اجتماع شهری زندگی می‌کند و به زبان فرهنگنامه‌ها یعنی «شهرتاش»، «همشهری» و... و به دیگر سخن، شهروند یعنی من، تو، او... که در شهر یا جاهای دیگر بسر می‌بریم و با زندگی اجتماعی وابستگی و سروکار داریم.

اما از دیدگاه باریک و فلسفی، شهروند به معنای متعارف امروزی آن، یعنی کسی که در شهر، یا روستا زندگی می‌کند ولی کارش اینست که «حمال بارهای طلای دیگران باشد، یعنی کسی که دستش به «عرب و عجم» بند نیست، یعنی کسی که اگر پیش در چاله و چاهی گیر کرد، هیچ دستی برای بیرون کشیدنش به سوی او دراز نخواهد شد و اگر دچار گرفتاری دیگری شد، هیچکس پیدا نمی‌شود که برایش به «دعای خیر» لب بکشد. و یا امروزی تو بگویم، «پارتنر» اش بشود و یا انگشتی نخواهد بود که شش یا هفت شماره تلفن را بگیرد و با کسی که از آن سوی سیم، پاسخ خواهد داد، «سفارش» شهروند به چاله افتاده را بکند و سنگی را از پیش پایش بردارد.

اگر باز هم بخوایم در واژه شهروند باریک‌بینی کنیم، بهتر است بگویم شهروند یعنی آن کسی که در اجتماع زندگی می‌کند ولی هیچ امتیازی ندارد، اعتبار یا حساب بانکی پر پیمانه‌نی ندارد، با اتوبوس، دوچرخه یا دست بالا «موتور» رفت و آمد می‌کند و از صبح تا شب جان کردی می‌کند تا بتواند جیره بخور و نمیری به خانواده‌اش برساند و اگر وقت «آزاد» داشته باشد، کوبن بدست، از این سری شهر به آن سوی دیگر و از این صف دور و دراز به آن صف، سر می‌کشد، مگر بتواند «الله بختکی» آن کالانی را که گفته شده است با کوبن خواهند داد، بدست بیاورد و اگر قابل مصرف بود، چند وعده‌نی را گلدران کند و فردا و پس فردا و... هم، روز تو، روزی تو...!

شاید کسانی باشند که بیندیشند معنی شهروند به همین کوتاه سخن پایان می‌پذیرد ولی چنین نیست و شهروند ما، داستانی تلخ و اندوهبار دارد که شنیدنی و خواندنی است و در عین حال شورانگیز و ملال‌خیز است. پس شهروند را باید باز هم بیشتر و بهتر شناخت! در لابلای اوراق زرین متون نفیسی مانند قانون اساسی، قانون مدنی، مجموعه‌های قوانین حقوقی و کیفری و و... شهروند موجودی است به قول معروف «مدل بالا» و «زوروق پیچیده» که پایش به هر مجلسی برسد «قدر بیند» و در صدر نشیند» و کسی حق ندارد به او

بگوید «بالای چشمت ابرو است» و «سخن درست بگویم»، در سراسر کشور، شهروند، تاج سر دولت و تمام سازمانهای ریز و درشت دولتی و غیردولتی است و «ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند» تا شهروند نازنین بتواند «لقمه نانی به کف آرد، و به غفلت بخورد»!

در این مرحله از بازی، واژه شهروند هرگز تنها بکار برده نمی‌شود و همیشه یک «پسونده» دارد مانند «عزیز»، «محترم»، «گرامی» و... و روشن است که اگر بخوانند «گنه گنه» هم به خوردش بدهند، آن را با لعاب همین پسوندهای «عزیز، محترم، گرامی» می‌آلایند تا خوشمزه و شیرین باشد و مذاق شهروند بختاور را نیازارد.

شهروند در لایه لای قوانین

حالا چند نمونه از احتراماتی را که در متون گوناگون به «ناف» شهروند ما بسته شده است بخواهید تا مطلب بیشتر دستگیرتان بشود. از قانون اساسی آغاز می‌کنیم که مادر قوانین ما است: این جمله‌های زیبا، بطور پراکنده از قانون اساسی گرفته شده است: «حفظ کرامت و ارزش و الای انسان»، «دنی هرگونه ستمگری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری»، «آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه در تمام سطوح و تسهیل و تعمیم آموزش عالی»، «محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی»، «مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت... خویش»، «رفع تبعیضات همه جانبه افراد... و تساوی عموم در برابر قانون»، «همه افراد ملت... یکسان در حمایت قانون قرار دارند...»، «حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است...»، «هیچ مقامی حق ندارد بنام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، آزادیهای مشروع را، هرچند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند»، «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد»، «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشند...»، «دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سر حد خودکفالی کشور به طور رایگان گسترش دهد»، «هیچکس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و تریبی که قانون مین می‌کند. در صورت بازداشت موضوع اتهام باید بلا تأخیر، بلافاصله کتبا به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و

چهار ساعت پرونده‌های قضائی به مراجع صالحه قضائی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل، طبق قانون، مجازات می‌شود، به‌علاوه حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی، به دادگاههای صالح رجوع نماید... اصل، برائت است و هیچکس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد، هیچ نوع مالیات وضع نمی‌شود مگر بموجب قانون... قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه... مستقل از یکدیگرند... و...

و اکنون قانون تعزیرات اسلامی:

ماده ۲۸- هر یک از وزراء و مقامات و مأمورین دولتی که بر خلاف قانون، آزادی شخصی افراد ملت را سلب کند یا افراد ملت را از حقوقی که قانون اساسی جمهوری اسلامی به آنها داده، محروم نماید، از شغل خود منصف و از سه تا پنج سال از مشاغل دولتی محروم خواهد شد.

مجازات قاتل، و آمر، مجازات آمر قتل را خواهد داشت. ماده ۲۲- هر یک از قضات محاکم یا بازپرسها یا دادستانها و جانشینان آنها که شکایت و تظلمی مطابق شرایط قانونی نزد آنها برده شود و با وجود این که رسیدگی به آن از وظایف آنها بوده، به هر علل و بهانه اگر چه به عذر سکوت و یا اجمال یا تناقض قانون، امتناع از رسیدگی کند یا رسیدگی یا صدور حکم را بر خلاف قانون به تأخیر اندازد، یا بر خلاف صریح قانون رفتار کند، از شغل قضائی منصف، به علاوه به تأدیه خسارات وارده نیز محکوم خواهد شد.

و این هم از مجموعه قوانین حقوقی:

قانون مسئولیت مدنی- ماده ۱- هر کس بدون مجوز قانونی، عمداً یا در نتیجه بی احتیاطی، به جان یا سلامتی یا مال یا آزادی یا حیثیت یا شهرت تجاری یا به هر حق دیگر که به موجب قانون برای افراد ایجاد گردیده، لطمه‌ای وارد نماید که موجب ضرر مادی یا معنوی دیگری شود، مسوول جبران خسارت ناشی از عمل خود

«شهروند عزیز» فقط باید «بپردازد»، ولی حق «گرفتن» ندارد.

ماده ۵۰- هرگاه شخصی بر خلاف قانون حبس شده باشد و در خصوص حبس غیر قانونی خود، شکایت به ضابطین دادگستری و یا مأمورین انتظامی نموده و آنها شکایت او را استماع نکرده و ثابت نمایند که تظلم عارض را به مقامات ذیصلاح اعلام و اقدامات لازمه را معمول داشته‌اند، به انفصال دائم از شغل و محرومیت از مشاغل دولتی به مدت سه تا پنج سال محکوم خواهند گردید.

ماده ۵۳- هرگاه دادستانها یا دادیارها یا بازپرسها یا قضات محاکم یا دیگر مأمورین ذیصلاح، در غیر مواردی که قانون مقرر داشته است، امر به توقیف کسی را بدهند یا در غیر موارد معینه قانونی تعقیب جزائی یا قرار مجرمیت او را بدهند، به انفصال دائم از شغل و محرومیت از مشاغل دولتی به مدت پنج سال محکوم خواهند شد.

ماده ۵۶- هر یک از مستخدمین و مأمورین دولتی در هر رتبه و مقامی که باشند، هرگاه برای جلوگیری از اجرای اوامر کتبی دولتی یا اجرای قوانین مملکتی یا اجرای احکام یا اوامر دادگاهها و دادرها یا هرگونه امری که از مقامات قانونی صادر شده باشد، برخلاف قانون قدرت رسمی خود را اعمال کند، از خدمت دولت منصف خواهد شد.

ماده ۵۸- هرگاه یکی از مستخدمین و مأمورین قضائی یا غیر قضائی دولت، برای اینکه منتهی را مجبور به اقرار کند، او را اذیت و آزار بدنی کرده یا در این باب امری دهد، به حبس از ششماه الی سه سال محکوم خواهد شد و اگر منتهی به واسطه اذیت و آزار فوت کند، مرتکب

بجای آب، با فشار آتش می‌گردد و مردم بیم آن می‌رود که شهروند بیچاره را با یک حرکت ساده، خرد و خاکشیر کند و خاکش را به دست باد بسپارد به راستی که می‌توان گفت شهروند این روی سکه، با شهروند لابلای اوراق قوانین رسمی، از زمین تا آسمان فرق دارد. شهروند این روی سکه، در واقع، یک فلک یا صندوق پر از پول است که هر وقت دستی به طرفش دراز شود، چنگه چنگ پول بیرون می‌دهد و آن دست را هرگز نوبید و نهی باز نمی‌گرداند اما خودش از هر لحاظ، بی بهره‌ترین است.

در این بخش بازی، زندگی شهروند، ما را بی اختیار به یاد آن داستان قدیمی و خرافاتی «محمندی کردن» می‌اندازد که برای بد نام کردن پیروان یکی از ادیان کهن، می‌گفتند: آنها بچه‌های مسلمان را می‌دزدند و آنگاه او را تمام لخت کرده در میان یک تشت بزرگ می‌ایستادند و چندین نفر پیرانش حلقه‌وار می‌ایستاد و هر کدام از آنان، درفش را که در دست دارد، به بدن کودک فرو می‌کند و کودک به هر سو که می‌گریزد یک نوک درفش در تنش فرو می‌رود و خون از بدن او به درون تشت می‌ریزد و مرتکبین، آن خون را می‌خورند و به این کار هم «محمندی کردن» می‌گویند!

در روی دیگر سکه بخت شهروند ما، جز دردسر چیزی نیست و او هر روز، به جای یک بار، بارها «محمندی» می‌شود. در میان تشت بزرگ زندگی، لخت و بی‌فریادرس ایستاده است و لشکر «درفش داران» با نام‌های آشنای ذهن پرکن گرداگردش ایستاده‌اند و هر کدام از آنها، شهروند بیچاره را با درفش که به تنش فرو می‌کند، به سوی آن دیگری «هل» می‌دهد و این «دور درفش»، چندان دنبال می‌شود تا شهروند از پای درآید و در میان تشت بیفتد.

در این روی سکه، رابطه سازمانهای دولتی و غیردولتی با شهروند، همواره نوعی رابطه خشک، بیگانه‌وار، جبارانه، و بی‌گذشت است. چنانکه پنداری نه این سازمانها برگماشته شهروندانند و نه پولی از کیسه نهی شهروندان برای گردانیدن چرخهای کار آنان پرداخته شده است یا می‌شود.

با آنکه بر روی کاغذ و در شعارها، نیروی شهروندان برترین نیروها است و همه چیز، از آنها ناشی می‌گردد، ولی در عمل، شهروندان اسیرانی هستند در چنگال سازمانهای گوناگون دولتی و غیر آنها.

این سازمانها، دارای اسامی و وظایف و مشاغل گوناگونند ولی هدف همه‌شان یکی است و سرانجام به یک نقطه می‌رسند و آن «دوشیدان» شهروند بیچاره است و بس!

مشلت «دولت» - «شهرداری» - «تولیدکننده» سرشناس‌ترین و زورمندترین دستها را برای تکابیدن کیسه شهروند در آستین دارد و همواره به تازه‌ترین

می‌باشد. ماده ۲- در موردی که عمل وارد کننده زیان موجب خسارت مادی یا معنوی زیان دیده شده باشد، دادگاه پس از رسیدگی و ثبوت امر، او را به جبران خسارات مزبور محکوم می‌نماید و چنانچه عمل واردکننده زیان موجب یکی از خسارات مزبور باشد، دادگاه او را به جبران همان نوع خساراتی که وارد نموده، محکوم خواهد نمود...

اما روی دیگر سکه

اینها که خواندید، بخشی از یک روی سکه بخت شهروند ما برد و از این جمله‌ها و عبارات چشمگیر و آرام‌بخش، در قوانین ما بسیار است که هر کدام نویدی از خوشبختی و پیروزی شهروند را در بردارد ولی این سکه، روی دیگری هم دارد که بسی جالبتر و پند آموزتر است.

در روی دیگر سکه، شهروند، دقیقاً همان است که پیشتر نوشتم یعنی «حمل بار طلای دیگران»! و اتفاقاً بخش جدی و واقعی زندگی او نیز در همین روی سکه قرار دارد.

چهره زندگی شهروند در این طرف سکه، بسیار اندوهناک و دل‌گداز است.

شهروند این روی سکه، موجودی است به معنی واقعی بی‌پناه و بی‌یار و یاور که مانند یک دانه گندم بین دو سنگ آسیاب گیر کرده است؛ آسیابی که چرخهایش

تکنیک‌ها و ترفندها مجهز است و شهروند بینوا به هر طرف که رو کند، یکی از ساقهای مثلث را روی روی خود خواهد دید که با تازه‌ترین ابزارها آماده «خدمت» است و «رخصت» می‌خواهد تا «چنگک خدمت» خودش را به درون کیسه او بفرستد!

با آنکه طبق قانون اساسی، گرفتن هر مال یا پولی از شهروندان، باید طبق قانونی باشد که از تصویب مجلس، که در آنجا نمایندگان شهروندان آرمیده‌اند، گذشته باشد، و لاغیر؛ اما، چه در گذشته که «قوای مملکت ناشی از ملت» بود، و چه اکنون که «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان، از آن خدا است و هم او؛ انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است... ملت یا انسان و در گفتار ما، «شهروند»، در تصمیم‌گیریهای اجتماعی نقش اساسی و مهمی ندارد و عملاً جز در مواقع انتخابات که موقتاً چندگامی مبدل به «شهروند عزیز»، «شهروند محترم» می‌گردد، در بقیه اوقات سال «محللی از اعراب» درباره‌اش قائل نیستند و کسی برایش «تره خرد

پرداخت-اقساط بدهی‌اش در فلان بانک یا جای دیگر پس افتاد، باید «بهره» بپردازد، سنگین تحت عنوان ساختگی «کارمزدها» بپردازد، شهروند است که اگر دارائی-شهرداری-مخابرات و... خواستند طلبی را که از او دارند، قسط‌بندی کنند، حتماً «بهره» یا «کارمزدها» سنگینی را که گاه از اصل طلب هم بالا می‌زند، به دوش نساوانش بار می‌کنند ولی اگر شهروند از دولت یا شهرداری و یا... طلبکار شد، نه تنها حق مطالبه دیناری بابت «دیرکرد» پرداخت طلبش ندارد، بلکه در بسیاری از موارد، به اصل حشش هم نمی‌رسد و اگر ناپرهیزی کرده به دادگاه تظلم کند و رای بگیرد، پس از سالها دوندگی همین که بخواهد رای دادگاه را درباره فلان سازمان دولتی یا شهرداری و... اجراء کند، فوراً یک سذ «یا جورج و ماجوج» به نام قانون منع توقیف اموال دولت و شهرداریها، سر راهش سبزی می‌شود و تمام رشته‌های شهروند نگون‌بخت را یکجا پنبه می‌کند زیرا که «قانون نحوه پرداخت محکوم به دولت و عدم تأمین و توقیف

«شهروند عزیز» باید یک میلیون تومان حق تعبر بپردازد تا بتواند شکایت کند

نمی‌کند» و کار انتخابات که تمام شد، وعده و وعیدهای زمان تبلیغات انتخاباتی هم، خود به خود به پایان می‌رسد و باز، «کاسه همان کاسه است و آش، همان آش»؛ یعنی از سونی مجلس سرگرم کار خودش می‌شود و نمایندگان شهروندان، (البته به نیت رفاه و آسایش هرچه بیشتر آنان)، هر روز با وضع قوانین کمرشکن، بار شهروندانی را که به آنها برای رفتن به مجلس رای داده‌اند، سنگین و سنگین‌تر می‌کنند و از سوی دیگر و در خارج مجلس، سازمانهای ظاهراً «برانگیخته از اراده شهروندان» که شماره آنها، بارها پیش از چندتایی است که نامشان برای نمونه نوشته شد، کار خودشان را می‌کنند و هر کدام از آنها، هر روز که بخواهد و هر قدر که بخواهد «سربار» بر روی بار «شهروند عزیز» می‌گذارد و کیسه او را می‌تکاند و صد البته که «شهروند محترم» نیز ناچار است از تصمیم‌هایی که درباره‌اش گرفته شده است، اطاعت کند و آنچه را از او خواسته شده است بپردازد و گرنه چرخ زندگی خودش لنگ می‌ماند؛ مثلاً برق، آب، گاز یا تلفن خانه‌اش قطع می‌شود و یا به گناه بدهکاری به دولت یا شهرداری رواته زندان می‌شود. یا از خارج شدنش از کشور جلوگیری می‌کنند و یا گوشت، پنیر، تخم مرغ، پخچال، تلویزیون و چه و چه به دستش نمی‌رسد...

اگر «شهروند» طلبکار شد...

البته این برخورداریها همگی ویژه اعضا همان مثلث است که گفته شد. یعنی شهروند است که اگر بدهکار شد باید به زندان برود، شهروند است که اگر

عمل و یا در صورت عدم امکان، از بودجه سال آتی خود بدون احتساب خسارت تأخیر تادیه به محکوم لهم پرداخت نمایند. در غیر این صورت ذینفع می‌تواند برابر مقررات نسبت به استیفای طلب خود از اموال شهرداری تأمین یا توقیف یا برداشت نماید.

ملاحظه فرمودید؟ طلبکار شدن شهروند از دولت یا شهرداریها به معنی «الف سرگردان» شدن و سالها به این در و آن در زدن است و تازه در آخر کار هم، اگر بخت، یارش گردد و طلب خودش را بگیرد، «بدون احتساب خسارت تأخیر تادیه» خواهد بود. حال اگر در خلال مدتی که از دولت یا شهرداری طلبکار شده است با پول خودش می‌توانست فرضاً ده متر پارچه بخرد ولی وقتی آن پول به دستش رسید، نتواند با آن حتی یک متر پارچه هم بخرد، «چشمش کور» دنده‌اش نرم» می‌خواست طلبکار نشود. اما اگر این معادله برعکس شود، البته که شهروند باید «خسارت تأخیر تادیه» را به بالاترین نرخ، تحت عنوان «کارمزدها» یا عنوان ساختگی دیگری بپردازد؟!

در اینجا معنای ظریفی هست که عقل ما از باطن پاسخ آن ناتوان است. معنای اینست که معلوم نیست چرا مطالبه خسارت تأخیر تادیه، برای بانکها و سازمانهای دولتی مجاز و شریعی است ولی برای شهروندان حرام و ممنوع و خلاف شرع؟!

از آن سوری، و از آنجا که یکی از «لقب‌های شهروند»، «مصرف‌کننده» است، ناگزیر شهروند را باید در چنین ترسناک شبکه‌های «تولید» و «توزیع» نیز دید. در این مرحله، شهروند مانند مگسی که در تار عنکبوت افتاده باشد، هرچه بیشتر دست و پا بزند، رشته‌ها بر دست و پایش استوارتر می‌گردد.

تولیدکننده، سلطان بی‌منازع و بی‌نخت و تاج و مالک واقعی زندگی شهروند است. خودش می‌برد خودش می‌دوزد و هر بنجلی را فراهم می‌کند و آن را به هر قیمتی و با هر شرایطی که بخواهد به «شهروند عزیز» که اینک «مصرف‌کننده عزیز» شده است قالب می‌کند و باز هم شهروند یا مصرف‌کننده چاره‌نی جز تمکین از خواست دل تولیدکننده و افزودن بر بارهای طلای او و رسانیدن آن بارها بر سرشانه خود، تا سرنزول مقصود تولیدکننده، ندارد و کسی هم نیست که در این معرکه «بچاپ بچاپ» به فریادش برسد و اگر مصرف‌کننده، هزار بار، با تمام نیرو و توان از ته حلق فریاد بزند «یا اللهم سلمین»، صدایش مانند پژواک صدائی که در پای‌کوهی سرداده باشند، می‌رود و عیناً به سوی خودش باز می‌گردد و این تعبیر را به یاد می‌آورد که: «هرچه بنویسند حکام اندرین محضر ناروا است کس نخواهد خواستن زایشان حساب، ای شهروند!»

تولیدکننده، چه دولتی باشد مانند مخابرات-برق-گاز-آب و... و چه نیمه دولتی مانند شهرداری و چه تمام شخصی، هیچ فرقی به حال شهروند عزیز نمی‌کند زیرا

اموال دولتی، می‌گیرند... اجرای دادگستری و ادارات ثبت اسناد و املاک و سایر مراجع قانونی دیگر، مجاز به توقیف اموال منقول و غیر منقول وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی که اعتبار و بودجه لازم را جهت پرداخت محکوم به ندارند، تا تصویب و ابلاغ بودجه، یکسال و نیم بعد از سال صدور حکم، نخواهند بود. ضمناً دولت از دادن هرگونه تأمین در زمان مذکور نیز معاف می‌باشد... بقیه مطالب این قانون که وزارتخانه‌ها و... را مکلف به پرداخت «محکوم به» به شرط گنجاندن آن در بودجه سالانه و انجام سایر تشریفات بعدی کرده است، عملاً یعنی «کشک» زیرا که شهروند بچهاره برای وصول طلب خودش به شرح بالا، چنان در «هزارتوی» تشریفات اداری سرگردان می‌شود که به اصطلاح «رب و رب» خودش را هم از یاد ببرد!

از آن طرف، اگر شهروند از شهرداری طلبی داشته باشد و یک روز بخواهد به سر وقت بدهکار برود، با «قانون راجع به منع توقیف اموال منقول و غیر منقول متعلق به شهرداریها» روبرو می‌شود که می‌گوید: «وجوه و اموال منقول و غیر منقول متعلق به شهرداریها، اعم از اینکه در بانکها و یا در تصرف شهرداریها و یا نزد اشخاص ثالث و به صورت ضمانت‌نامه به نام شهرداری باشد، قبل از صدور حکم قطعی، قابل تأمین و توقیف و برداشت نمی‌باشد. شهرداریها مکلفند وجوه مربوط به محکوم به احکام قطعی صادره از دادگاهها و یا اوراق اجرایی ثبتی یا اجرای دادگاهها و مراجع قانونی دیگر را در حدود مقدرات مالی خود، از محل اعتبار بودجه سال مورد

که همه آنها یک جور به فکر «آسایش» او از راه خالی کردن کیسه‌اش و راحت کردن شانه‌هایش هستند، اهم از آنکه کارشان تولید «کالا» باشد یا «خدمات»!

هر کدام از این دستگاهها، خودش «قانون» وضع می‌کند و خودش هم آن را اجراء می‌کند و «شهروند عزیز» در این میان «فاق» است و «بنده» به به گوی خدا!

مثلاً شرکت مخابرات تصمیم می‌گیرد به میل خودش هر قدر بخواهد بهای آبرنمان تلفن را بالا ببرد و در ستونهای خود ساخته‌اش هر رقمی را که بخواهد بنویسد و آن را از مصرف‌کننده به زور بستاند زیرا که اگر شهروند نافرمانی کند، تلفن او قطع خواهد شد و با اینحال، مجبور است همواره، به جای یک شماره، چند

شماره تلفن بگیرد و چند بار جمله «اشباه گرفته‌اید» را بشنود تا سرانجام شماره منظور خودش گرفته شود!

شرکت پست هم، همین جور، برای فرستادن یک پاکت ده گرمی از یک جای کشور تا جای دیگر، گاهی به اندازه‌نی پول می‌گیرد که اگر فرستنده خودش به جای نامه‌اش به آن نقطه کشور سفر کند، کرایه راهش کمتر از هزینه پست نامه‌اش خواهد شد و برای فرستادن یک کتاب دویست تومانی به خارج از کشور، دو هزار تومان کرایه پست می‌گیرد (خر، ده شاهی، پالان خر، سی شاهی!) و با اینحال، تعداد نامه‌ها و مرسولاتی که در راه گم می‌شود، نیز کم نیست!

شهرداری، یک جور دیگر «قانون» وضع و اجراء می‌کند: یک روز تصمیم می‌گیرد خطهای اتوبوس را از وسط نصف کند و برای هر کدام یک کرایه بگیرد و اسمش را می‌گذارد «رفاه حال شهروندان عزیز»، در حالیکه «شهروندان عزیز» بیچاره، که در گذشته، زمانی طولانی را در سر صفهای اتوبوس به انتظار می‌گذرانیدند، با تصمیم جدید

شهرداری، مجبور می‌شوند دو برابر وقت تلف کنند. روز دیگر، به بهانه این که می‌خواهند «اتوبوسهای جدید» وارد خطوط اتوبوسرانی کنند، بهای بلیت اتوبوس‌ها را دو، چهار و... ده برابر می‌کنند ولی به جای آن اتوبوسهای وعده داده شده، بجز معدودی از آنها، خبری از «اقدامات رفاهی» شهرداری نیست. گاهی اتوبوس‌هایی در خطوط اتوبوسرانی دیده می‌شود که از پس مندرس و کثیف و شکسته بسته است، سوار شدن به آنها، همه «کرامت و ارزش والای انسان» را مخدوش و نابود می‌کند و با این حال، چنان مسافران اتوبوس را در انتظار و تنگنا می‌گذارند که مجبور شوند به همین

اتوبوسها سوار شوند آن هم به نحوی روی سر و کول یکدیگر سوار شوند که هیچ چویدار و قصاب بی‌رحمی، گوسفندايش را آتچنان در يك وسيله نقلیه نمی‌چپاندا. البته درستش هم همین است، گوسفندان ممکن است از فشار زیاد و کمی هوا، بمیرند ولی انسان؟...

تقریباً در هیچ ترمینال و ایستگاه اتوبوسرانی، سرپناه مناسبی نیست که در گرمای تابستان و سرمای زمستان، مسافر نگران‌بخت را از تابش آفتاب سوزان و ریزش برف و باران حفظ کند آن هم در مدهای طولانی که مجبور است به انتظار رسیدن اتوبوس بماند.

با این حال، بریده اکثر اتوبوسها، همواره این شعار دیده می‌شود: «شهروند عزیز: آیا می‌دانید که هزینه هر



مسافر بیش از صد ریال است؟»

یعنی ای شهروند عزیز «زینهمه خواری که بینی ز آفتاب و خاک و باد» باز هم به شهرداری بدهکاری. اگر بدتر از گوسفند و مرغ و... در اتوبوسهایی بدتر و کثیف‌تر از آغل گوسفند و لانه مرغ رفت و آمد می‌کنی، دم مزین و باز هم ممنون شهرداری باش زیرا که با اینحال «مجانی» سفر کرده‌ئی و کرایه‌ئی نپرداخته‌ئی و «شهردار محترم» از مال شخصی و کیسه قوت خودش، برای تو، این خرجها را می‌کند!

همین شهرداری، که مسئول پاکیزه گردانیدن فضا و هوای شهر است، خودش یکی از تولیدکنندگان بزرگ

دود و کثافت هوا و فضای شهر نیز هست. در طول خیابانهای بزرگ شهر، تنها دود غلیظ و خفه‌کننده‌ئی که جلب نظر همگان را می‌کند، دود آگروز وسایط نقلیه شهرداری است و پس و تنها وسایط ناقص و دودزانی که مجازند در شهر رفت و آمد کنند نیز همین وسایط متعلق به شهرداری است و گر نه مأموران شهرداری که اینک نامشان «پلیس راهنمایی و رانندگی» است، با دسته‌های قبض جریمه مانند عقاب، منتظر شکار رانندگان وسایطی هستند که از آگروز اتومبیل آنها، کمی دود سیاه بیرون بزند که در این صورت، راننده، یک برگ جریمه پاداش می‌گیرد و اتومبیل او هم، در گوشه یک توقفگاه، توقیف می‌شود!

شهروندان نوحاسته و خوشبخت!

باز هم از شاهکارهای شهرداری اینست که از یک طرف برای «محدوده ترافیکی» تعیین می‌کند به این بهانه که اتومبیلهای کمتری در شهر رفت و آمد کند و هوا کثیف نشود و از سوی دیگر، به آن دسته از شهروندان خوشبخت و نوحاسته که از راههای «مشروع» اتومبیلهایی از چند میلیون تا دهها میلیون تومان زیر پا دارند، «برگ عبور»هایی با بهای هرچه گرانتر، می‌فروشد تا آنها با ناز و فخر فروشی، از جلو چشم «شهروندان عزیز» بگذرند و داغ بر دل «مسافران عزیز»ی که در صف طولانی اتوبوسها شاهد و ناظرند، بگذارند. به تازگی هم که در سر چهارراهها مأموران شهرداری به هر کسی بخواهد در قبال گرفتن هزار تومان ناقابل، یک برگ عبور صادر می‌کنند تا بدینگونه هم، به آلودگی هوا و فضای شهر کمک ناچیز دیگری کرده باشند!

مشارکت شهرداری با زمین‌خوارها و بساز و بفروشها در ساختمان‌سازی و چشم‌پوشی متقابل در مورد قطع درختان

کهنسال باغات و منازل بزرگ و قدیمی و نابود گردانیدن فضای سبز شهر، یکی دیگر از «خدمات» شهرداری به «شهروندان عزیز» است تا همگان بدانند که «شهرداری» را طلزنویسان، بی‌جهت «شهرداری» نگفته‌اند! با اینحال نمی‌شود از فضاهای گلکاری شده و چشم‌نواز توسط شهرداری در سطح شهر سخنی گفته نشود هرچند که شاخ و بال تنها یک درخت کهنسال، بیش از یک هکتار زمین گلکاری شده، هوا را پاکیزه می‌کند و

«دو صد تق چکش زرگران
نشابد به یک پتک آهنگران!»

درباره احجاف سازمان برق، شاهد مثال خوبی داریم.

سردبیر مجله، نامه‌ی من به دست من داده که آن را یک «شهرزنده» فرستاده و از ظلم اداره برق منطقه خودش نالیده است. این شهرزنده خواسته است نامش نوشته نشود، در بخشی از نامه‌اش چنین نوشته است:

«... مدتهای مدیدی قبوض برق منزل اینجانب با ارقام بالایی می‌آمد. این ارقام هیچ تناسبی با میزان برق مصرفی منزل اینجانب نداشت. فکر کردیم اشتباه از کنتور است و متخصص آوردیم تأیید کرد کنتور سالم است. فکر کردیم سیم کشی و یا وسایل برقی، اشکال دارد و مسالنی هزینه کردیم تا معلوم شد خیر، اینها هم اشکالی ندارند...»

یک روز، یکی از همسایگان قبض منزل ما پشت در دیده و برداشته بود از سر کنجکاوی به آن نظر انداخته و متوجه شده بود که کد محاسبه برق من ۱۰۰ است که مخصوص برقیهای صنعتی می‌باشد در حالی که کد محاسبه برق منازل ۱۰۱ می‌باشد...»

کتاب بزرگ دیگری را ورق زد که مدتها است پیش رویم گشوده است و هرچه از آن می‌خوانم به پایان نمی‌رسد چون هر روز برگهای تازه‌ی من به آن افزوده می‌شود و حجم کتاب بیشتر و بیشتر می‌گردد...

به جای آنکه مستقیماً به پاسخ نامه شهروند گرامی بپردازم، برای آنکه دلش را آرام کنم که او تنها نیست و «بر هر که بنگری، به همین درد مبتلا است»، از میان صدها داستان همانند داستان ایشان، چند مورد را به کوتاهی می‌نویسم.

مرد کهنسال و محترمی را می‌شناسم که از مردم «بندر بوهره» است. در گذشته بازرگان بود و کار و کسب خوبی داشت ولی در سالهای اخیر، به علل گوناگونی، هرچه را داشت از کف داد و اینک حال و روز خوبی ندارد...

این مرد بزرگوار، تعریف کرد که در تابستان سال ۱۳۵۷ تعداد ۸۰ بسته کالا به ارزش حدود ۴۰۰ هزار دلار، از خارج وارد کشور کردم و آن را چنانکه مرسوم

بعد از انتخابات، کسی برای «شهرزنده عزیز» تره خرد نمی‌کند

است، به انبارهای گمرکی سپردم. در آن روزها کشور به هم ریخته بود و هر روز اوضاع بدتر می‌شد و من هرچه برای آزاد کردن کالایم به گمرک رفتم، نتوانستم آن را از گمرک بیرون بیاورم. ناگزیر صبر کردم.

در سال ۱۳۵۸ که اوضاع آرامتر شد، با امیدواری بسیار، به گمرک رفتم و کالایم را خواستم. ولی این بار هم دستم به جانی بند نشد: یک روز گفتند انبارها آتش گرفته است سرگرم صورت برداری از کالاهای سوخته شده هستیم. روز دیگر گفتند در انبارها دزدی شده است مشغول رسیدگی هستیم. روز دیگر و روزهای دیگر، پشت سر هم گذشت و دستم به کالایم نرسید که نرسید تا حالا که بیش از پانزده سال گذشته است و من همچنان گرفتارم. هم اعتبار بانکیم بسته شده است، هم کالایم از دستم رفته است و هم آبرویم...

دلسوزانه گفتم چرا اظهارنامه نمی‌فرستی و کالای خودت را رسماً نمی‌خواهی؟ پوزخندی زد و گفت اظهارنامه هم فرستاده‌ام ولی هر بار یک جور پاسخ داده‌اند. یکبار گفته‌اند کالای تو را تحویل داده‌ایم و چون اعتراض کرده‌ام که کالایی به دستم نرسیده است این بار در پاسخ اظهارنامه‌ام یک مشت ناسزا و لاپتایل نثارم کرده‌اند و در همین حال، اظهارنامه‌ها را نشام داد و با کمال تعجب دیدم مدیرکل انبارهای گمرکی پاسخ داده است: «اظهارنامه شما... که بسیار بی‌ادبانه و خلاف نزاکت و انصافیت تدوین و فرستاده شده بود... به دفتر این شرکت تسلیم گردیده است... این شرکت... به هیچ وجه

به داده برق رفتم و موضوع را به آنها گفتم زیر بار نرفتند و مدتی مرا معطل کردند و مضرتی نمی‌گفتند نه خیر برق شما صنعتی است. خلاصه آنقدر اصرار کردم تا بالاخره روزی بازرسی فرستادند و معلوم شد که بله، اینجا منزل است نه کارخانه.

... از دوره بعد، ناگهان مبلغ قبض برق من از ۱۲۰۰ - ۱۴۰۰ تومان به ۲۵۰ - ۲۰۰ تومان تنزل کرد و معلوم شد ساها پول اضافی از من دریافت می‌شود. «خیال می‌کنید بعد چی شد؟ از من معذرت خواستند و مبالغ اضافی را عودت دادند؟ اصلاً انکار نه انکار اتفاقی افتاده است.»

من نمی‌دانم آیا شکایت در این مورد تأثیری دارد و اگر دارد، به دوندگی‌هایش در دادگستری می‌ارزد؟... حقوق و تکالیف متقابل مردم و دستگاههای دولتی در مقابل یکدیگر چیست؟ در چه مواردی اشتباه، سوء برداشت از مقررات، تعبیر و تفسیر غلط از قوانین و مقررات موجب تضییع حقوق مردم می‌شود و زیان دیدگان چه باید بکنند...

«جناب عالی خوب واقف هستید که روابط بسیاری از دستگاههای دولتی با مردم یک طرفه است. خودشان می‌برند و خودشان می‌دوزند و چون خیلی از افراد سواد حقوقی کافی ندارند از این ماجراها بی‌خبر می‌مانند و یا اگر هم مطلع شوند نمی‌دانند چکار باید بکنند...»

نامه این «شهرزنده» که خودش به تنهایی یک کتاب است بلکه از آنها خواندنی‌تر و پندآموزتر، در عین حال

تکلیف و اجباری ندارد که به این قبیل باطلیل پاسخ دهد معهدا برای آخرین بار به تنظیم این جوابیه مبادرت می‌نماید هر چند که از این طریق اوقات گرانبهای کارمندان این شرکت، بیوده مصروف می‌گردد...!!!

از خواندن این مطالب، واقماً سرم درد گرفت و از اینکه یک مدیر رسمی، جرأت کرده است به کسی که سیزده سال است برای یافتن کالای گمشده‌اش تلاش می‌کند، به جای دادن جواب قانع‌کننده، اینگونه بی‌رحمانه پاسخ بدهد، حاج و واج شدم. نگاهی به اظهارنامه‌ی من که دوستم برای گمرک فرستاده بود افکندم، مطلب خاصی که چنین پاسخی را بطلبد در آن ندیدم. ناچار به او گفتم بهتر نبود موضوع را به مدیرکل گمرک یا وزیر دارایی می‌نوشتی؟ خندید و گفت این کارها را هم کرده‌ام. وزیر دارایی که اصلاً جوابی به من نداد و وقتی مراجعه کردم مسئول دفتر گفت نامه شما جوابی ندارد ولی مدیرکل دفتر حقوقی گمرک طی نامه‌ی کوتاه جواب داد که کالای تو: «... تحویل مرکز جمع‌آوری و فروش کالای متروکه گردیده است لذا استرداد کالای... شما وسیله گمرک مقدور نمی‌باشد. و در همین حال نامه مرکز جمع‌آوری و فروش کالای متروکه را نشام داد که در آن نیز نوشته شده بود «... ۲۹ کارت... کالا... به کمیته کالای متروکه منحل سابق انتقال و... طبق شرایط موجود آن زمان بفروش رسیده است. ضمناً علیرغم تلاش همکاران در این مرکز هیچگونه اطلاعی در مورد و نحوه قیمت‌گذاری و فروش بدست نیامد.»

گفتم سازمان گمرک برابر قوانین و مقررات خودشان، حافظ و امین اموالی است که به آن سپرده شده است و در برابر تو هم مسئول است جای آن دارد که به دادگاه دادخواست بدهی و حق خودت را بگیری. پوزخندی زد و گفت این هم مقدور نیست چون برایم حساب کرده‌اند که فقط هزینه تمبر دولتی که باید به دادخواستم بزنم در حدود یک میلیون تومان می‌شود حالا حق الوکاله وکیل و غیر آن، بماند به کنار و من توانایی مالی ندارم که چنین پول سنگینی را بپردازم و ناچارم از حق مسلم خودم بگذرم. ناگهان این شعر از نظرم گذشت:

آن قطره شد به چشمه و آن چشمه، شد به جوی
وان جوی، با محیط عدم گشت مَقْتَرنا
دوست دیگری می‌گفت شهرداری آمده مقداری
از زمین ملکی مرا برای یک طرح عمرانی درخواست کرده است با این شرط که بهای زمین را طبق برآورد کارشناسی بپردازند. کارشناس انتخاب کردیم و زمین قیمت‌گذاری شد ولی همین که آن زمین را به شهرداری منتقل کردم، گفتند حالا بیا و پول زمین را با قیمت منطقه‌ی بگیر وگرنه از پول خبری نیست!...

تا تو باشی که معلقت اشتباه نکند!

دانش‌آموزی در روزنامه‌ی درد دل کرده است که

یکی از معلمین نمره او را اشتباهی به دفتر دبیرستان داده و پس از اعتراض او، شخص معلم اقرار به اشتباه خودش کرده و آن را کتاباً به دبیرستان اطلاع داده است. کار بالا گرفته و بازرس آمده و هزار دنگ و فنگ دیگر، سرانجام گفته‌اند نمره تو وارد دفتر شده است و چاره‌نی نداری جز آنکه یک سال دیگر عمرت را تلف کنی. تا تو باشی که معلمت اشتباه نکند!!

شهروند دیگری در روزنامه نوشته است از یک فروشگاه رسمی دولتی سه کیلو و نیم گوشت بسته‌بندی شده کوپنی خریدم ولی در خانه معلوم شد... آن سه کیلو و نیم گوشت تماماً آت و آشغال‌های گوشتی بوده است که تمام گوشتی‌های خوش را برداشته‌اند... و از این سه کیلو و نیم گوشت کوپنی دقیقاً یک کیلو و هشتصد گرم آن را دور ریختیم...!

امروز که سرگرم نوشتن این مقاله هستم (یکم اسفندماه)، می‌گویند بهای دلار به مرز پانصد تومان رسید و بهای سکه، نزدیک است که به شصت هزار تومان برسد!

این، یعنی بلافاصله هجوم گازانبری تولیدکنندگان برای قتل دار و ندار مصرف‌کنندگان. این، یعنی سنگین‌تر شدن بار زندگی بر دوش شهروندان و سخت‌تر شکستن استخوانهای کمر آنان. این، یعنی بی‌سر و سامان‌تر شدن اقتصاد کشور و پدید آمدن هزاران تبعات ناخوشایند دیگر. می‌گویند با اوضاع و احوالی که در پیش است و بسا برنامه‌ریزی‌هایی که برای گران

شدن بنزین و غیره شده است، در سال آینده اوضاع بارها از اینکه هبست بدتر خواهد شد و خداکند که چنین نشود اما اگر شد؟ ...

تا همین جای کار، گرانی بیداد می‌کند و امان همه را بریده است و هیچ‌کس نمی‌داند که در کیسه‌اش چقدر پول دارد زیرا ارزش پول او، فقط در لحظه‌ای که آن را می‌شمارد معلوم است ولی تکلیف یک ساعت بعدش معلوم نیست زیرا ممکن است با یک اتفاق اقتصادی دیگر، پولی که ساعتی پیش ارزش ویژه‌ای داشته است، در ساعت بعد، نصف ارزش قبلی را داشته باشد و با این کیفیت هیچ‌کس نمی‌تواند بادرآمد معینی که دارد، برای زندگی خودش برنامه‌ریزی کند و «وای اگر از پس امروز، بود فردائی!».

در این میان برخورد گردانندگان و کار بدستان ما شگفتی آور و گاه خشمگین‌کننده است. آنها، گهگاه که در یکی از این «شو»های تلویزیونی

یا رادیویی ظاهر و حاضر می‌شوند، بعضاً سخنانی بر زبان می‌آورند که آدمی خنده‌اش می‌گیرد! در گفتار و رفتار این حضرات، دقیقاً و شدیداً آثار «دفع دخل» کردن و از خود سلب مسئولیت نمودن و به قول امروزی‌ها «فرانکنی» آشکار است. هرکدام از آنان می‌گویند، رویدادها را چنان تعلیل و تفسیر کنند که خودش بی‌گناه شناخته شود حالا هرکس دیگر گناهکار شد، با کی نیست.

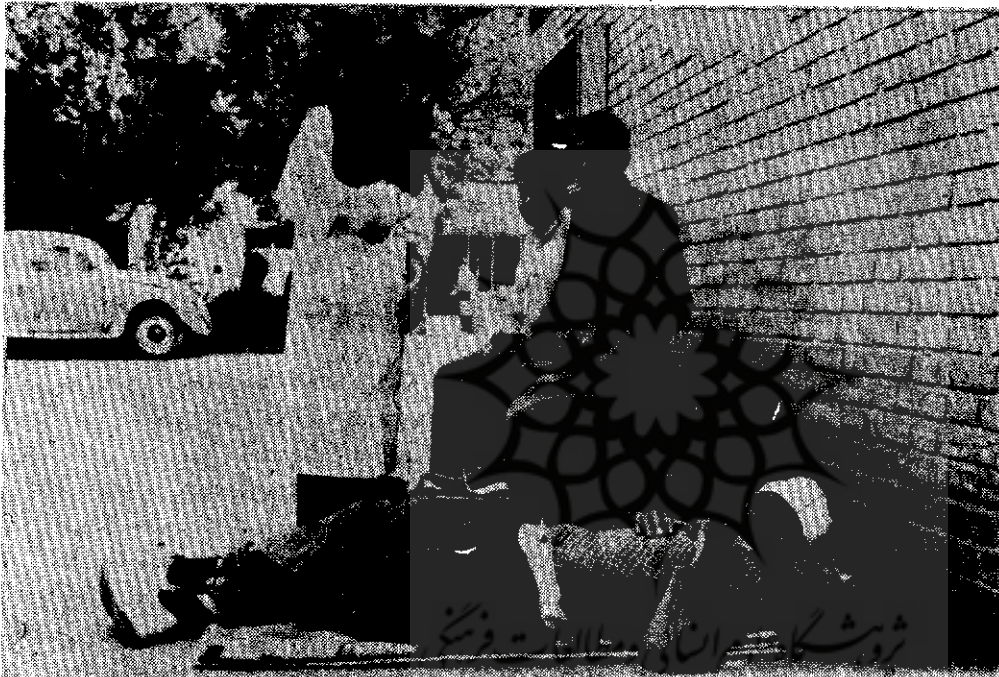
برخی از اینان، آشکارا می‌گویند درباره گرانی و نابسامانی وضع اقتصادی سر و صدا نکنید و سخنی نگویند و بهانه بدست دشمنان نظام و مردم ندهید! بعضی شان بکلی منکر گرانی سرسام‌آور و بدی اوضاع اقتصادی می‌شوند و دسته سوم زندگی ما را با زندگی

برسانند؟

از همه پاسخهای دیوانمردان شگفتی‌انگیزتر اینست که شنیدم چندی پیش یکی از آنان (گویا رئیس بانک مرکزی) در تلویزیون حاضر شده و گفته است گران شدن نرخها و بی‌سامانی اقتصادی ما ناشی از آن است که «خدا می‌خواهد ما را امتحان کند»!

خواه این خبر راست باشد یا نه، نمونه‌ای است از سخنانی به همین مضمون که گهگاه، آشکارا یا به ایماء و اشاره، از دیگران هم، شنیده شده است با خواهد شد.

بهر روی نمی‌دانم در آن موقع کسی بوده است که به این شخص پاسخ مناسبی بدهد یا اینکه چون اصل برنامه، تفریحی و بقولی «سرکاری» بوده است، هدف و منظور اصلی، فقط افاده مرام و اغاضه کلام آن آقا بوده



است و بس؟

اما من، اینکه از آن شخص می‌پرسم: خدا ما را برای چه می‌خواهد امتحان کند؟ مگر ما را قبلاً یعنی در شانزده سال گذشته و مخصوصاً در طول هشت سال جنگ، در شبهای تاریک و ترسناک و در زیر غرش جگرخراش بمب‌ها و خمپاره‌ها امتحان نکرده است؟ مگر ما را بر سرگور عزیزانمان که دسته دسته جانشان را از دست داده‌اند امتحان نکرده است؟ نمودبالله خدا با ما چه کینه و کدورتی دارد که یک ملت مسلمان و مخلص را در برابر کفار و دشمنان خدا سرافکنده و ذلیل کند؟

مگر در آن روزها و شبهای مرگبار، که از آسمان آتش می‌بارید و از زمین، خون می‌جوشید، در آن روزگاران که پیران خردمند ما، جوانان برومند ما، خردسالان آرزومند ما، در مسابقه مرگ و نیستی، برای دفاع از شرافت و هستی این مرز و بوم، عاشقانه و سرفرازانه بر یکدیگر پیشی می‌جستند و خاک

مردم آمریکا و اروپا مقایسه می‌کنند و چنین نتیجه می‌گیرند که نرخهای ما از نرخهای آنها ارزانتر است؟! ظاهراً این حضرات، خیال می‌کنند دشمنان نظام خوابند و سر و صدای ما، آنان را از خواب بیدار خواهد کرد و به این نمی‌اندیشند که حالا «وره» پادشاه و زوزک، نیست که یک خبر تا از تهران به قزوین برسد، سه روز در راه باشد. امروز با وسایل شگرفی که پدید آمده است هر ثانیه زندگی ما، در هزاران دفتر و دستک ثبت و ضبط می‌شود و دشمنان نظام نیازی به شنیدن سر و صدای امثال من ندارند تا بهانه و «گرتک» بدست بیاورند. باید کاری کرد که بهانه از میان برود و الا پنهان کردن آن چه سودی دارد؟

وانگهی، گیرم که ما هیچ سر و صدائی نکردیم، آیا اوضاع و احوال و ظواهر امر را هم می‌شود پنهان کرد و آیا در میان این مردم کسانی پیدا نمی‌شوند که بی‌سر و صدا، اوضاع را به گوش و چشم و دست دشمنان نظام

آوردگاهها و میدانهای مین راه، با خون پاک خودشان، نقش جاودانگی می‌زدند و فرشتگان آسمانی، از ستم‌هایی که بر این دوستان پاکباز خدا می‌رفت، خشمگین می‌گشتند و فریاد برمی‌آوردند: «بای ذنب قُتِلت. نکویر ۴۹ = به کدام گناه کشته شدی؟ خدا، ما را امتحان نکرده است؟»

مگر ما، در همه رویدادهای خونین سالیان دراز گذشته، همواره از مصادیق آشکار... الصابرين فی الباسه و الضراء و حین البأس... بقره ۱۷۳ = شکیبایان در تسنگدستی و رنجوری و هنگامه‌های کارزار، نبوده‌ایم؟

رفته می‌دانید و ادعا می‌کنید که خدا، با آن همه اخلاص و پرهیزگاری و فرهیختگی که از ما دیده شده است، هنوز هم از ما خشنود نیست و می‌خواهد باز هم ما را امتحان کند و برای همین است که رنجمان می‌دهد و از این راه، تخم نومیدی را در دل‌هامان می‌کارید، آیا برای «یوم تبلی السرائر- طاروق ۴۹ = روزی که نهنها آشکار خواهد گردید و «یوم تبیض وجوه و تسود وجوه- آل عمران ۱۰۰ = روزی که برخی سپید روی و بعضی سیاه روی خواهند گردید، نیز پاسخی خرسندکننده آماده کرده‌اید تا از پیشگاه خدای بزرگ بگذرانید که پوزشخواه گناهانی که ما از سر نومیدی از آموزش خدا، کرده‌ایم،

مردم را تا این درجه «هالو چهارشنبه» تصور نفرمایید. این مردم بسی باهوش‌تر و تیزبین‌تر از آنند که گمان بر کرده‌اید. اینها توی آفتابه رفته‌اند و از لوله‌اش به جهان می‌نگرند و در گوش گاو خوابیده‌اند و با دقت و وسواسی باور نکردنی همه جا را می‌بایند و همه چیز را هوشیارانه نقادی می‌کنند. با این مردم، نمی‌شود همه جور سخن گفت. پس بهتر است اینها را مانند خودتان فرض نکنید!

●●●●●
حدیث اجحافی که بر شهروندان این دیار می‌رود و داستان بی‌بناهی آنان، بسی دور و دراز است و اگر بخواهیم به همین روال پیش برویم به این زودیها مطلب به پایان نخواهد رسید و حالا حالا «در معنی باز و رشته سخن دراز» است و به قول مولوی:

دگر بگویم شرح آن بسی حد شود
مشتوی هفتاد من کساغذ شود
ولی هزار افسوس که صفحات مجله مجال گفتن همه سخنان را ندارد و جز بر چیدن دامان سخن، چاره‌نی نیست اگرچه:

«ناله را هر چند می‌خواهم که پنهان بر کشم
سینه می‌گوید که من تنگ آمدم، فریاد کن!»

روابط سازمانهای دولتی با «شهروند عزیز» خشک و یک طرفه است

باشد؟

از اینها گذشته، خدا معمولاً آن دسته از بندگانش را آزمایش می‌کند که قصد تنبیه آنان را داشته باشد برای آن که از فرمانش سرپیچی کرده‌اند. در این صورت باید از گوینده آن کلمات «درباره» پرسید تو که می‌دانی خدا می‌خواهد ما را امتحان کند

لاید می‌دانی که ما را برای ارتکاب کدام گناه بزرگ در بوته آزمایش گذاشته است پس چرا آنرا نمی‌گوئی که تا دیر نشده است از گناهی که کرده‌ایم توبه کنیم و آب رفته را به جوی بازگردانیم؟ من شخصاً می‌دانم گناه بزرگ ما که خدا بخاطر ارتکاب آن از ما روی برگردانده است چیست ولی ایکاش آن آقاسم می‌دانست!...

مگر در راه دل بستگی به آرمانهای میهنی و دینی خودمان، با هر چه داشته‌ایم، مرد و مردانه، به پنا نخواستیم و همیشه از برجسته‌ترین نمونه‌های بردباری و درست‌کرداری و از شمار «من المؤمنین رجال صدقوا ما هادوا الله علیه احزاب ۲۳ = از خداپاواران، مردانی هستند که همه پیمانهای را که با خدا بسته‌اند، به جای آورده‌اند، نبوده‌ایم؟»

اگر چنین است که هست، پس خدا، اکنون چرا می‌خواهد ما را با این خفت و خواری امتحان کند و چرا راضی می‌شود که رایت خداپرستان، پایمال خداشناسان گردد؟

اسلام دین «مسامله» است و خدا، بارها در کلام خودش بمانا نوید داده است که به آزار و شکست ما راضی نیست و صریحاً در کتاب آسمانیش گفته است: «پریدالله بکم الیسر و لا یزیدکم العسر- بقره ۱۸۵ = خدا برای شما فراخی و گشایش می‌خواهد نه تنگی و درماندگی و یا ما پریدالله لیجعل علیکم من حرج- مانده ۱۶ = خدا هیچگاه نمی‌خواهد شما را در تنگنا بگذارد.»

مگر خدا به زبان پیامبرش به ما پیام نداده است که «کاد الفقر ان یكون کفراً» = زود باشد که فقر، جایش را به کفر بدهد و یا «لا معاد لمن لا معاش له» = کسی که چرخ زندگی‌اش لنگ است، رستخیزش هم لنگ است. (ضرب المثل فارسی: شکم گرسنه، ایمان ندارد.) و بسیار سخنان و پیامهای دیگر از این دست از جانب خدا و پیامبرانش برای ما فرستاده و گفته نشده است؟ در این صورت خدا چرا می‌خواهد سکه اسلام را در برابر سکه کفر بر زمین بزند؟ چرا می‌خواهد ما را در شرایطی بگذارد که بی‌طاقت بشویم و دامن شکیبائی و بردباری را از کف بدیم و کارمان به کفران و گناهکاری بکشد؟ شما که اینگونه بی‌باکانه رنجهای مردم ما را بر باد



TEHRAN AND
SUBURBAN
ALUMINIUM VESSELS
PROCUREMENT,

PRODUCTION AND
DISTRIBUTION COOPERATIVE
COMPANY
OUR EXPORT PRODUCTS:
- CASSEROLE WITH BAKELITE,
- CASSEROLE WITH ALUMINIUM
- STRAINER WITH STANDS
- KETTLE
- COFFEE AND MILK POTS
- NON-CHARRING PAN
WITH BAKELITE OR
ALUMINIUM HANDLE
- KITCHENWARE

CENTRAL OFFICE:
NO. 479, RAY AVENUE,
TEHRAN - IRAN
TEL: 361000, 363090
351124
FAX: 357624

شرکت تعاونی تهیه و
توزیع ظروف آلومینیوم

سازنده انواع ظروف
آلومینیومی

آدرس:

تهران، خیابان ری، شماره ۴۷۹
تلفن: ۳۶۱۰۰۰ - ۳۶۳۰۹۰
۳۵۱۱۲۴
فاکس: ۳۵۷۶۲۴

باید به این آقا و همگانش گفت خدا نیکی محض است و «از نیکی محض، جز نکوئی نایند.» خدا هرگز برای بندگانش بدی و تنگنا نمی‌خواهد و خوبست شما هم، گناه ناتوانی‌ها و بی‌کفایتی‌های خودتان را به پای خدا ننویسید و مردم را با اینگونه سخنان فریبکارانه از خدا روی گردان نکنید و این